

فصل سوم

شورش نهفته

شورش‌های تاریخی دوران‌های اخیر – آن‌هایی که امکان یک وضعیت جدید را در تاریخ سیاست نشان می‌دهند، بی‌آنکه فعلاً در وضعیت تحقق این امکان باشند – بی‌تردید خیزش‌های چندوجهی شماری کشور عربی‌اند. من در فصل بعدی با اساس قراردادن این خیزش‌ها تلاش خواهم کرد تعریف دقیقی از شورش تاریخی ارائه کنم: شورش‌هایی که نه یک شورش آنی است (مادون شورش تاریخی) و نه نوعی تحقق سیاست جدید در مقیاس وسیع (فراتر از شورش تاریخی).

درباره کشورهای «غربی» خودمان چه باید گفت؟

ما آن کشورهایی را «غربی» خواهیم نامید که با افتخار خود را چنین می‌نامند: کشورهایی که به لحاظ تاریخی در نوک پیکان توسعه سرمایه‌دارانه قرار دارند، متکی به یک سنت قوی سلطه‌طلب و مهاجم‌اند، هنوز مسلح به یک نیروی ضربت مالی و اقتصادی‌اند که به آن‌ها اجازه می‌دهد در سراسر جهان دولت‌های فاسد را بنده زر خرید خود کنند، و نیروی ضربتی نظامی که به آن‌ها امکان می‌دهد تا تمام دشمنان بالقوه سلطه خویش را مرعوب کنند. اجازه دهید این را هم اضافه کنیم که این کشورها به شدت از نظام حکومتی خود راضی‌اند و آن را «دموکراسی» می‌خوانند – نظامی مشخصاً مناسب همزیستی مسالمت‌آمیز فراکسیون‌های مختلف در الیگارشی حاکم، فراکسیون‌هایی که به‌رغم توافق بر سر مسائل اصولی (اقتصاد بازار، نظام پارلمانی، دشمنی بی‌امان با هر آنچه شبیه آن‌ها نیست و نام ژنریک‌اش «کمونیسم» است) و تنها از طریق تفاوت‌ها و سایه‌روشن‌های جزئی از هم جدا می‌شوند.

کشورهای غربی تجربه شورش‌های آنی داشته‌اند، و بی‌شک آن‌ها را در ابعادی بسیار وسیع‌تر از آنچه در این ده سال دیده‌ایم، تجربه خواهند کرد. این کشورها حدود چهل سال است که شورش‌های تاریخی به‌خود ندیده‌اند. به نظر من اکنون دوره‌ای گشوده شده است که اگر نه امکان وقوع شورش‌های تاریخی، دست‌کم امکان آن‌ها را در خود دارد. منظورم بروز گسستی رخدادی است که امکانی برای انکشاف تاریخی و غیرقابل پیش‌بینی نوعی شورش آن را خلق می‌کند.

آنچه مرا به سمت این فرضیه (خوشبینانه) سوق می‌دهد، چیزی است که آن را حضور یک سوپژکتیویته معطوف به شورش نهفته در کشورهامان می‌نامم، کشورهایی که مرفه اما در بحران‌اند، راضی و آرامند اما واجد نشانه‌های احتضار.

بحثم را با یک مثال آغاز کنم.

در میان بی‌شمار جنایات ضد مردمی دولت سارکوزی (که به احتمال زیاد ارتجاعی‌ترین دولت فرانسه از زمان پتن تا کنون است) طرحی است برای اصلاح حقوق و شرایط بازنشستگی، که همه از آن باخبرند و بازارها با سروصدای زیاد خواهان اجرای آنند و سارکوزی نیز فرمانبردار و همسفره آن‌هاست. این طرح اساساً متضمن کارکردن طولانی‌تر برای حقوق بسیار کمتر است. مخالفت با این اقدام که اتحادیه‌های کارگری عهده‌دارش بودند، در آن واحد هم فراگیر و توده‌ای و هم بسیار ضعیف بود. میلیون‌ها نفر از مردم دست به راهپیمایی زدند اما رهبران اتحادیه به‌شکلی آشکار همان اولین گام را نیز با شکست شروع کردند. هدف واقعی آنها محدود به به ضرورت کنترل توده‌ها و جلوگیری از «خارج‌شدن همه‌چیز از کنترل» بود، تا از این طریق بتوانند با انتخاب یک مهره بوروکرات «چپ» به عنوان رئیس‌جمهور صبورانه به انتظار زمان‌های بهتر بنشینند.

با این حال، به این نکته توجه شده است که درون این جنبش، نشانه‌های بسیاری وجود داشت که به‌صورت ضمنی به شورش اشاره می‌کرد. این جنبشی بود که از درون توسط رهبرانش به شکست کشیده شده بود، درست همان‌طور که ارتش فرانسه در سال ۱۹۴۰ توسط ژنرال‌هایش، که هیتلر را به کمونیست‌ها ترجیح می‌دادند، به شکست کشیده شد. اول از همه، تکرار شعار «سارکوزی استعفاء بده» بود، امری نمونه‌وار برای شورش‌های تاریخی (خواهیم دید چرا). این شعار مکرر علیرغم دستورها و توصیه‌های «غیرسیاسی» بوروکراسی حاکم، سر داده شد. ثانیاً، مردم به‌خوبی متوجه اعتراض آشکاری شدند که در هیأت حرکت‌کردن‌های چندین اتحادیه بزرگ تجسم می‌یافت، گردان‌هایی که خیلی بیش از رؤسای‌شان تهاجمی بودند و خواسته‌هایی بس بیشتر را در همین لحظه طلب می‌کردند. بی‌شک باید در این اعتراض تصمیم شگفت‌آور اتحادیه کارگران پالایشگاه نفت را نیز بگنجانیم. کارگرانی که تا چندین روز جاده را برای ارسال نفت بستند — کنشی واجد خشونت بسیار واقعی و دربرگیرنده پیامدهای بالقوه در مقیاس وسیع (و همین امر موجب دخالت پلیس شد). شکی نیست که این پدیده‌ها چیزی را رو آوردند که همواره در آغاز هر شورش رخ می‌دهد: بروز شکافی در دم‌دستگاه‌های دولتی، هرچه که باشند، آن‌هم زیر فشار سوپژکتیو شعارهایی که از طریق آن‌ها کنش جمعی، در جهت وحدت‌بخشیدن به مردم عمل می‌کند. دست‌آخر، و به‌ویژه، ابداع شکل‌های جدیدی از کنش که بالقوه خصلتی شورش‌دارند. این شکل‌های کنش اگرچه گسترده نبودند اما راه به‌سوی آینده گشودند. مشخصاً می‌توانیم به اعتصاب‌های «نیابتی» یا اعتصاب‌های «آزاد» اشاره کنیم: یک کارخانه یا بنگاه

اقتصادی خاص دچار اعتصاب می‌شود هرچند مزدبگیرانش اعلام می‌کنند بر سر کارند. این نوع اعتصاب شامل یک بخش بیرونی نیز هست، بخشی عمدتاً متشکل از مردمانی که موظف به کارکردن نیستند (بیکاران، بازنشستگان، دانشجویان، آن‌ها که در تعطیلاتند و غیره)، مردمانی که محوطه را اشغال می‌کنند و مانع ادامه تولید می‌شوند، هرچند آشکارا با توافق مزدبگیران آن‌جا. بدین‌سان، اعتصاب موقعیتی کاملاً واقعی است، حتی اگر مزدبگیران از نظر قانون در حال اعتصاب نباشند و بتوانند دستمزد کارشان را دریافت کنند. این رویه اجازه می‌دهد اعتصاب تا حد اشغال تداوم یابد – تداومی که مشخصاً امروزه (یعنی زمانی که زندگی برای کارگران فقیر دشوار است و اتحادیه‌ها ضعیف‌تر از آنند که صندوق اعتصاب را حمایت کنند) در اکثر موارد نمی‌تواند فراتر از چند روز طول بکشد.

این نوع کنش به چند دلیل یک شبه‌شورش است. اولاً این کنش عقیده ارتجاعی رایجی را خوار می‌شمارد که بر اساس آن مسائل یک بنگاه فقط و فقط به مزدبگیران آنجا مربوط می‌شود. ثانیاً این کنش قاطعانه این داوری به همان اندازه ارتجاعی را به چالش می‌کشد که می‌گوید اعتصاب کردن در عین اعلام در اعتصاب نبودن، امری غیراخلاقی است. ثالثاً، این امر باعث می‌شود «اعتصاب» و «اشغال» به‌طور کامل به هم گره بخورند، دو کنشی که، دست‌کم در یکی از پله‌های نردبان خشونت‌آمیز شدن کنش، معمولاً از هم جدا می‌شوند. و بدین‌سان فرایند مکان‌یابی مشترکی می‌آفریند و نه صرفاً یک مکان‌یابی محدود، البته فقط به این شرط که مزدبگیران در جریان اشغال مشارکت جویند. رابعاً، چنین کنشی باید آماده حضور اجتناب‌ناپذیر پلیس باشد. حضوری که بحث کلاسیک شورش‌ها را در دستورکار قرار می‌دهد، بحث انتخاب میان ترک مسالمت‌آمیز محوطه یا برجای ماندن و مقاومت کردن. سرانجام، و بیش از هر چیز، این کنش پیوندی میان لایه‌های اجتماعی گوناگون برقرار می‌سازد که عموماً از هم جدا هستند و بدین‌سان در همان محل نوع جدیدی از سوژکتیویته خلق می‌کند که از پاره‌پاره شدن بازتولیدشده توسط دولت و زائده‌های اتحادیه‌اش فراتر می‌رود. روشن‌ترین شواهد برای این امر، تحقق کنش‌های بزرگی از این نوع است که کمیته‌هایی با نام‌های گوناگون آن‌ها را برنامه‌ریزی و اجرا کرده‌اند. ویژگی اصلی این کمیته‌ها آن است که دانشجویان، جوانان، مزدبگیران (چه عضو اتحادیه، چه غیر از آن)، بازنشستگان، روشنفکران و غیره را با هم مخلوط می‌کند. بنابراین بُعد مهمی از مهم‌ترین شورش‌ها عموماً به‌صورت محلی و با توجه به کنش‌های آنی زاده شده است: خلق گونه جدیدی از وحدت مردمی، فارغ از تقسیم‌بندی‌های دولتی و برخاسته از مسیرهای سوژکتیو به‌ظاهر متفاوت و نامتجانس.

در جهت تأیید حضور شورش نهفته در پس این کنش‌ها، می‌توان چنین استدلال کرد که رسانه‌های رسمی، یعنی خادمان «خرد دموکراتیک» – یا به تعبیر دیگر همان ایدئولوژی POL – به شکلی مجدانه از پرداختن به آن‌ها به عنوان یگانه سویه‌های نوظهور در وضعیت، یگانه ظهور جنبشی به یکسان گسترده و باز، پرهیز کرده‌اند، و تا حد امکان از آن‌ها نام نبرده‌اند. می‌توانیم بگوییم بسیج توده‌ای (این واژه کسالت‌بار) علیه قانون سارکوزی در مورد بازنشستگی، بیشتر و فراتر از هاله شکست‌طلبی، نوعی سوژکتیویته معطوف به شورش نهفته در برداشت. یک جرقه واحد، یک حادثه خیره‌کننده، یک اوج‌گیری خشونت، حتی یک شعار کژفهمیده شده اتحادیه کارگری، کافی بود تا این به اصطلاح بسیج توده‌ای، رنگ‌وبویی بس مصمم‌تر به خود بگیرد و به صورت محلی و با قدرت بسیار از محدوده توافق پارلمان‌تاریسم سرمایه‌سالار بگریزد و دست‌کم برای مدتی، نوعی عرصه مردمی نفوذناپذیر برپا سازد.

بدین‌قرار، حتی در کشورهای اضطراب‌زده ما که وسوسه افراطی‌ترین واکنش‌ها به جان آدم‌ها افتاده است، آتش زیر خاکستر شورش‌ها گواهی می‌دهد که در این اوضاع هر آن ممکن است از بطن یأس و دل‌سردی ما حیاتی پیش‌بینی‌نکردنی سر برآورد، آن‌هم و رای «دموکراسی‌های» مرگ‌آفرین‌مان.